

بررسی تطبیقی - مقایسه ای ارتباط مضامین حقیقت و زیبایی فلسفی - عرفانی در آثار پروین اعتصامی و امیلی دیکنسون از گذرگاه منظر ملاصدرا

محمد رضا یاراحمدی

عضوهئیت علمی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران

چکیده

مبنا و زمینه ساز نگارش این مقاله چالش های اندیشه انسان مدرن در ادراک محیط خود و برداشت او از پدیده ها است. در حقیقت دنیایی که انسان اکنون با آن روبه رو است، رویایی رویی با گوناگونی ها است. این در حالیست که ادراک انسان در هر لحظه نسبت به شناخت صحیح از هستی دستخوش نابسامانی و دگرگونی است. در خصوص مسائل و مباحث مربوط به ادراک و دریافت انسان از هستی، نظریه ها و مکاتب بسیاری در علوم مختلف بحث و بررسی انجام داده اند. مقاله حاضر بررسی مضامین حقیقت و زیبایی از گذرگاه منظر ملاصدرا، در اشعار پروین اعتصامی (۱۲۸۵-۱۳۲۰) و امیلی دیکنسون (۱۸۳۰-۱۸۸۶) است. این مقاله بر آن است تا با مرکز قرار دادن دو مفهوم حقیقت و زیبایی، از دیدگاه این فیلسوف و عارف بزرگ، به شناخت ادراک پروین اعتصامی و جهان بینی او و همچنین امیلی دیکنسون و درک آنها از مضامین زیبایی و حقیقت بر اساس شرح خلاصه ای از دیدگاه ملاصدرا (سده یازدهم هجری قمری) که در ابتدای مقاله ذکر خواهد شد، بپردازد. در حقیقت این مقاله نشان می دهد که علاوه بر تفاوت هایی که در انتخاب شکل و نحوه بیان مضامین در قالب های ادبی این دو شاعر وجود دارد، اما این دو شاعر در اصل معرفت و شناخت خویش از زیبایی و حقیقت به اندیشه و نگرش مشابه نائل می شوند. مقاله ی حاضر با رویکردی دیالکتیکی - انتقادی به مسئله و با در نظر گرفتن چارچوب های خاص به تحلیل و نتیجه گیری می پردازد. در حقیقت این مقاله بر آن است تا با گذری بر مضامین حقیقت و زیبایی از منظر ملاصدرا و باقی فیلسوفان شرق، میان ادبیات ایران و آمریکا به واسطه ی دو شاعر زن، با نام های پروین اعتصامی و امیلی دیکنسون، به نوعی دیدگاه های انسان سازی اسلامی و غربی را ارزیابی و برآورد کند.

واژه های کلیدی: حقیقت، زیبایی، دیدگاه ملاصدرا، پروین اعتصامی، امیلی دیکنسون.

مقدمه

حقیقت و زیبایی در شناخت انسان، راهبری و هدایت او در تعیین هدف زندگی، نقشی اساسی و مهم را ایفا می کند. در زمینه معرفت انسان نسبت به خویش و جهان پیرامون او، این دو یاران جدایی ناپذیر انسان هستند که از دیر باز تا کنون در مسیر هدایت عقل و احساس انسان همواره او را یاری رسانده اند. در باب حقیقت و زیبایی با توجه به سیر تکاملی و پیشروی خود در طول تاریخ اندیشه انسان تقسیم بندی ها و مکاتب بسیاری داشته است. از آن جهت در راه شناخت و سیر تعالی، بشر به جست و جو و مقایسه از طریق عقل و احساس می پردازد، لذا بر پایه ی دلایلی که در بیان مسئله ذکر خواهد شد، حقیقت و زیبایی و گذر آن از دیدگاه ملاصدرا، به عنوان گذرگاهی مناسب در حصول شناخت و معرفت درباره ی انسان اسلامی و انسان غربی شرح داده می شود. همچنین به بررسی نگرش انسان به حقیقت و زیبایی پرداخته می شود و از آنجا که ادبیات شکوفه تفکرات و احساسات انسان محسوب می شود، به بررسی حقیقت و زیبایی در اشعار پروین اعتصامی و امیلی دیکنسون به عنوان دو شاعر از ایران و آمریکا پرداخته می شود. از آنجاکه اصول فکری و احساسی شاعران و نویسندگان کشورهای مختلف متفاوت و یا مشابه است، لذا نتیجه این مقاله روشن شدن دیدگاه و نگرش مشترک و متفاوت این دو شاعر نسبت به مضامین حقیقت و زیبایی خواهد بود.

بیان مسئله

هدف این مقاله بررسی حقیقت و زیبایی در آثار پروین اعتصامی و امیلی دیکنسون است. در حقیقت در بررسی تشابهات حرفه ای، آنان در حوزه ی ادبیات به عنوان شاعر معرفی می شوند. اما در حوزه وسیع تر از تقسیم بندی های شناخت شناسی انسان و دیگر شاخه های علوم، از یکدیگر متمایز می شوند. این مقاله با استفاده از شاخه ی شعر در ادبیات به بررسی مضامین حقیقت و زیبایی از گذار نظریات ملاصدرا در آثار این دو شاعر می پردازد، که به عنوان بستری مناسب و متعادل برای سنجش کیفیت و کمیت تقارب و تفارق اندیشه و ادراک این دو شاعر ایرانی و آمریکایی در نظر گرفته شده است. پس از گذاری به شرح مختصری از عقاید این فیلسوف و عارف بین المللی، پنجره ای به سوی حقیقت و زیبایی در برابر دیدگاه انسان گشوده می شود که از طریق بررسی نسبی این دو مفهوم ذکر شده، در اشعار این دو شاعر، به تجلی آنها در ادبیات، نزدیکی و برابری دیدگاه های شاعران در عین تفاوت مرز های جغرافیایی پرداخته می شود.

ضرورت و اهمیت تحقیق

مسئله ای که انگیزه نگارش این مقاله را روشن می سازد، ادبیات تطبیقی و جست و جوی بارقه ی اندیشه های مشترک یا متفارق در انسان، وراء مرزهای جغرافیایی است. دسته بندی و تقسیم بندی های انسان بنا بر مرزهای جغرافیایی آنان، بر ضرورت ایجاد احساس تفاوت و تفارق میان اندیشه و احساس در پیکره واحد ذات انسانی تاثیر گذاشته است، لذا این مقاله بر آن است که با در نظر گرفتن نقطه ای به نسبت متعادل و متوازن در تاریخ اندیشه انسان، زیبایی و حقیقت، در حوزه ی ادبیات تطبیقی به بررسی کیفی در نگرش انسان اسلامی و غربی بپردازد و به دو مقوله حقیقت و زیبایی، با توجه به مرزهای جغرافیایی متفاوت در شکل گیری اندیشه و احساس این دو شاعر پرداخته شود.

پیشینه تحقیق

نقد و بررسی های بسیاری بر آثار پروین اعتصامی توسط اساتید، منتقدین، دانشجویان و پژوهشگران عرصه ادبیات انجام شده است. نگرش آنها رویکردی سیاسی، اجتماعی، عرفانی، ادبی داشته است. از آن جمله می توان به "منظومه گنج درویش نماد دلتنگی های اختر چرخ ادب" اثر منوچهر اکبری، "پروین اعتصامی، شاعری نکته سنج" اثر احمد امیری خراسانی، نور یزدانی و مهین پناهی، "شیوه حکایت پردازی پروین در مثنوی ها" اثر علیرضا حاجیان نژاد، "جلوه هایی از مفاهیم قرآن و حدیث در بیان

پروین " اثر خلیل حدیدی، " پروای پروین " اثر مریم حسینی، " گفتمان، اصطلاحی در نقد ادبی جدید " اثر غلامرضا رحمدل شرفشادهی اشاره کرد.

در حوزه ی ادبیات تطبیقی و مقایسه ای، شعر پروین را با آثار شعری چون ملک الشعرای بهار، سیمین بهبهانی، فروغ فرخ زاد، محمدتقی بهار، اخوان ثالث، سعدی، ناصر خسرو، طاهره صفارزاده، ابوالقاسم شایبی، مورد بررسی قرار داده اند. از طرفی چون منتقدان و اساتید ادبی بیشتر بر آن معتقد بوده اند که پروین تحت تاثیر فرهنگ و ادبیات عرب واقع شده، لذا اگر مطالعه ای در حوزه ی ادبیات تطبیقی صورت گرفته با شعرای ادب این بررسی انجام شده است. از جمله می توان به شاعر تونسی تازی سرای، ابوالقاسم شایبی و شاعر عراقی نازک الملائکه اشاره کرد. در این میان به این نکته می توان اشاره کرد که بررسی آثار پروین اعتصامی و همچنین ماهیت خود شاعر در حوزه ادبیات تطبیقی و مقایسه ای کمتر با شاعران غربی مورد بررسی قرار گرفته است.

از طرفی دیگر پیشینه پژوهشی این مقاله نشان می دهد که در امر ادبیات تطبیقی، در زمینه آثار و احوال پروین اعتصامی با دیگر شعرا و همچنین امیلی دیکنسون با دیگر شعرای ایرانی، مطالعات و پژوهش هایی صورت گرفته اما شمار آنها اندک است. در این جا اشاراتی به برخی از مقالات تالیف شده در این زمینه می شود که از آن جمله به مقاله ای از دکتر سهیلا صلاحی مقدم با عنوان " دو ستاره ی درخشان آسمان ادب و عرفان، پروین اعتصامی و امیلی دیکنسون "، پایان نامه ارشد سحر بهلولی با نام " بررسی تطبیقی اشعار فروغ فرخزاد، غاده السمان و امیلی دیکنسون " می توان رجوع کرد، که از جمله معدود آثاری هستند که به تفصیل یا به صورت مختصر به مقایسه امیلی دیکنسون با شعرای ایرانی یا پروین اعتصامی با دیگر شعرای ایرانی و غیر ایرانی پرداخته اند. در رابطه با امیلی دیکنسون نقد و بررسی های بسیاری به زبان انگلیسی تالیف شده است، اما به دلیل نگارش این مقاله به زبان فارسی و دارا بودن مخاطبان فارسی زبان بیشتر، تنها به ذکر برخی از منابع انگلیسی در رابطه با این شاعر اکتفا شده شده است.

1. Carton, Evan "Dickinson and the Divine: The Terror of Integration, the Terror of Detachment," in *ESQ: A Journal of the American Renaissance*, Vol. 24, No. 4, 1978
2. Charlotte Alexander. *The Poetry of Emily Dickinson*. USA: Simon & Schuster (Monarch Press) 1965

بحث

در زمینه ادبیات در حوزه ی ادبیات تطبیقی، موضوع شناخت و ادراک یکی از مسائلی است که نه تنها ابزاری میان رشته ای برای دریافت و تحلیل محسوب می شود، بلکه خود مفهوم ادراک و دریافت، زمینه ساز پژوهش های بشماره ی در ارتباط با نقد و بررسی بسیاری از متون و آثار ادبی است که در جهت پیشبرد اهداف علوم انسانی باید به کار گرفته شود. زیبایی و حقیقت از منظر عرفان و فلسفه ارتباط آن دو با ادبیات، به قدمت تاریخ انسان و انسان شناسی در حوزه ی علوم انسانی محسوب می شود، از این رو پژوهشی که بتواند از اصالت آن، به عنوان برآورد و ارزیابی نگرش و دیدگاه دو اثر ادبی از دو فرهنگ و پیشینه ی تاریخی متفاوت در ارتباط با حقیقت و زیبایی، استفاده کند، به نوبه خود روزه ای جدید در امر انسان شناسی و علوم انسانی است. از آنجا که در ادبیات تطبیقی در ایران، بسیاری از پژوهش ها بر محوریت ارزیابی و مقایسه متون ادبی محض تکیه کرده اند، لذا فراهم آوردن بستری مناسب برای پرورش دیدگاه های انسان شناسی از طریق ادبیات تطبیقی و بررسی جنبه های مختلف انسان، مانند ادراک از دریچه ارزیابی کیفی و کمی تفاروق و تشابهات جامعه شناختی بین المللی ادبیات از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

گذری بر حقیقت و زیبایی ملاصدرا، دریچه ای به سوی دیکنسون و اعتصامی

در واقع از منظر فلسفی- عرفانی در نهایت به این نتیجه می رسیم که زیبایی تجلی حقیقت وجود ذات پروردگار است که از منظر ملاصدرا به شرح ذیل خواهد بود:

حقیقت از دیدگاه ملاصدرا

| نتیجه | بیان |
|---|---|
| وجود است که موجود می باشد (همان، ۴۰) | حقیقت هر چیز عبارت است از خصوصیات وجودش که برایش ثابت می باشد (خواجوی، ۱۳۷۸، ۴۰) |
| آنچه که حقیقتی دارد چگونه می تواند در اعیان نباشد؟ (همان، ۴۰) | حقیقت وجود در اعیان است و بس (همان، ۴۰) |
| آنها به ذات خود متمایزند- نه به امری فصلی یا عرضی - آنها را جنسی و فعلی نیست، بنابراین حدی ندارند و چون به واسطه اشتراکشان در وجود حدی ندارند(همان، ۵۰) | وجودات عبارت از هویت عینی اند که به ذات خویش مشخص می باشند، بدون اینکه به جنسیت و نوعیت و کلیت توصیف گردند (همان، ۵۰) |
| نیاز به جنس و فصل، در تقومش از آن جهت که خودش خودش است نمی باشد، بلکه تقومش در آن است که پیدا می شود و بالفعل حصول پیدا می کند (همان، ۵۰) | حقایق وجودی تقدم به جنس و فصل ندارند (همان، ۵۰) |
| صرف و حقیقت ناب و خالص تکرار بردار نیست و به حسب خود اصلا دو نمی گردد نه از جهت عین(خارج) نه از جهت ذهن و نه مطلقا (همان، ۵۳) | به هیچ وجهی از وجوه تصور تحلیل حقیقت وجود به این چیز و آن چیز امکان پذیر نیست (همان، ۵۳) |

اشیا را در موجودیت سه مرتبه است (ملاصدرا)

| تجلی حقیقت | مراتب اشیا |
|--|--|
| چون تجلی وجود حق احدی بر ماهیتی از ماهیات متباین- به حسب مفهوم وشیءیت و لوازم آنها- صورت گیرد و حق بر باطل افکنده شود، موجود به وجود او و یا واجب به او گردیده و به حقیقت در هر یک از آنها به حسب آنها ظاهر گردیده و به رنگ آنها رنگ گرفته و در هر مرتبه ای از مراتب تعینات به صفتی خاص و وصفی معین متصف می گردد (همان، ۳۶۵) | مرتبه نخست: وجود صرفی است که وجودش به غیر از خودش اصلا تعلق ندارد. نیز وجودی است که وجودش مقید به هیچ قیدی نمی باشد. این وجود در نزد عرفا به نام هویت غیبی و غیب مطلق و ذات احدیت نامیده می شود و همین وجود است که نه اسمی و نعت و وصفی و بدین وجود معرفت و ادراک تعلق نمی گیرد. (خواجوی، ۱۳۷۸، ۳۴۵) |
| وجود با وحدت ذاتی خود در هر چیزی به حسب آن چیز ظاهر می گردد (همان، ۳۶۵) | مرتبه دوم: موجود متعلق به غیر خویش است و آن وجود مقید به وصف زاید و موصف به احکام محدود می باشد، مانند عقول و نفوس و افلاک و عناصر و مرکبات، از انسان و چهارپایان و درخت و جماد و دیگر موجودات خاص. (همان، ۳۶۵) |
| در تحصیل و وجودش نیازمند به انضمام چیزی است که آن را | مرتبه سوم: وجود منبسط مطلق است که عموم و فراگیریش |

به گونه کلی نیست، بلکه به گونه ای دیگر است، برای اینکه
 وجود محض تحصیل و فعلیت است، و کلی - خواه طبیعی
 باشد و یا عقلی (همان، ۳۶۵)

قابلیت و نارسایی و سستی و خلل و فنا و نابودی و تجدید(نو) بنابراین ایجاد و افاضه و فعلیت و تکمیل و تحصیل و بقا و
 شدن) و از بین رفتن و قهر و غلبه و غضب، از جانب خلق و لطف و رحمت، از جانب خدا و قدرت اوست (همان، ۳۶۵)

یارایی آنهاست (همان، ۳۶۵)

حقیقت موجود و وجود از منظر ملاصدرا

حقیقت موجود

تفاوت در قوابل و حقایق امکانی و ماهیات، برای
 آنها- به وجهی- از نفس ذاتشان حصول پیدا می
 کند (خواجوی، ۱۳۷۸، ۳۶۹)

از وجه دیگر: از فیض اقدس که به نام قضای الهی نامیده
 می شود، و آن عبارت است از ثبوت اشیاء در علم خداوند
 متعال به نظام برتر و بهتر (همان، ۳۷۰)

وجود این ماهیات در خارج به افاضه وجود بر آنها به حسب
 وقتهای مخصوص به خودشان و استعداد آنها از جانب حق
 متعال نزد آنها به نام فیض مقدس نامیده می شوند (همان،
 ۳۷۱)

وزین جانب بود هر لحظه تبدیل (همان، ۳۶۹)

خاصیت هر آینه از آن روی که آینه است- این
 است که از
 صورت آنچه که در آن جلوه کرده است حکایت
 نماید

تمامی ماهیات و ممکنات آینه هایی برای وجود حق متعال
 و جلوه گاه هایی برای حقیقت مقدس او می باشند، جز
 آنکه محسوسات به واسطه زیاده پوست و قشرشان و
 متراکم بودن و انبوهی جهات نقص و امکان در آنها برای
 آنها حکایت حق اول جز در نهایت بعد و دوری امکان پذیر
 نیست. (همان، ۳۷۲)

حلقه ی موجود و تقدیر از دیدگاه ملاصدرا

نظرات ملاصدرا در باره زیبایی



«الجميل هو الذى يُستحسن» (صدرا، ۱۴۱۰: ۱/۱۲۸).

و ليس الجمال ما يُحرّك الشهوة فانّ ذلك أنوثته مذمومة و انما يعنى به ارتفاع القامة فى الاستقامة مع الاعتدال فى اللحم و تناسب الاعضاء و تناسف خلقه الوجه بحيث لا تنبوا الطباع عن النظر اليه (صدرا، ۱۴۱۱: ۳/۱۸۲).

أن هذا العشق أعنى اللتذاذ الشديد بحسن الصورة الجميلة و المحبة المفرطة لمن وجد فيه السمائل اللطيفة و تناسب الاعضاء و جودة التركيب لما كان موجوداً على نحو وجود الأمور الطبيعية فى نفوس أكثر الأمم من غير تكلف و تصنع... (صدرا، ۱۴۱۰: ۷/۱۷۲).

أن الوجود حقيقة واحدة سارية فى جميع الموجودات على التفاوت و التشكيك بالكمال والنقص» (صدرا، ۱۴۱۰: ۱۱۷/۶).

«إنّ سنخ الوجود واحد و متحد مع العلم و الارادة و القدرة من الكمالات...» (صدرا، ۱۴۱۰: ۲/۲۳۹)

حَسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ فَإِنَّ ذَاتَهُ لَمَّا كَانَ فِي غَايَةِ الْجَلَالَةِ وَالْعِظْمَةِ، وَ كَانَ الْمَوْجُودَاتِ كُلِّهَا نَتَائِجَ ذَاتِهِ وَ اشِعَّةَ أَنْوَارِ صِفَاتِهِ، فَيَكُونُ فِي غَايَةِ مَا يُمْكِنُ مِنَ الْحَسَنِ وَالْجَمَالِ وَالْكَامِلِ، وَ لِأَنَّهُ مَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَهُ إِلَّا وَ هُوَ مَرْتَبٌ عَلَى مَا اقْتَضَتْهُ الْحِكْمَةُ الْإِلَهِيَّةُ، وَ أَوْجِبَتْهُ الْعِنَايَةُ الْأَزَلِيَّةُ، فَيَكُونُ جَمِيعَ الْمَخْلُوقَاتِ حَسَنَةً فِي غَايَةِ الْحَسَنِ الْمَتَّصِرِ فِي حَقِّهِ (صدرا، ۱۴۱۱: ۵۳).

أَقْدُ وُردَ فِي الْخَبَرِ إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يَحِبُّ الْجَمَالَ وَ هُوَ صَانِعُ الْعَالَمِ وَ أَوْجَدَهُ عَلَى شَاكِلَتِهِ كَمَا قَالَ: كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبِّكُمْ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ فَالْعَالِمُ كُلُّهُ عَلَى غَايَةِ الْجَمَالِ لَأَنَّهُ مَرَأَةٌ الْحَقِّ (صدرا، ۱۴۱۱: ۶/۵۳).

الواجب لذاته أجمل الأشياء و أكملها، لأنّ كل جمال و كمال فى الوجود، فإنه رشح و فيض و ظل من جماله و كماله فله الجمال الأبهى و الكمال الأقصى والجلال الأرفع و النور الأظهر (صدرا، ۱۳۷۹: ۳۹).

و هو مبدأ كل جمال و زينة و بهاء و مبدأ كل حُسن و نظام (همان: ۱۵۱).

«إنّ سنخ الوجود واحد و متحد مع العلم و الارادة و القدرة من الكمالات...» (صدرا، ۱۴۱۰: ۲/۲۳۹)

حَسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ فَإِنَّ ذَاتَهُ لَمَّا كَانَ فِي غَايَةِ الْجَلَالَةِ وَالْعِظْمَةِ، وَ كَانَ الْمَوْجُودَاتِ كُلِّهَا نَتَائِجَ ذَاتِهِ وَ اشِعَّةَ أَنْوَارِ صِفَاتِهِ، فَيَكُونُ فِي غَايَةِ مَا يُمْكِنُ مِنَ الْحَسَنِ وَالْجَمَالِ وَالْكَامِلِ، وَ لِأَنَّهُ مَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَهُ إِلَّا وَ هُوَ مَرْتَبٌ عَلَى مَا اقْتَضَتْهُ الْحِكْمَةُ الْإِلَهِيَّةُ، وَ أَوْجِبَتْهُ الْعِنَايَةُ الْأَزَلِيَّةُ، فَيَكُونُ جَمِيعَ الْمَخْلُوقَاتِ حَسَنَةً فِي غَايَةِ الْحَسَنِ الْمَتَّصِرِ فِي حَقِّهِ (صدرا، ۱۴۱۱: ۵۳).

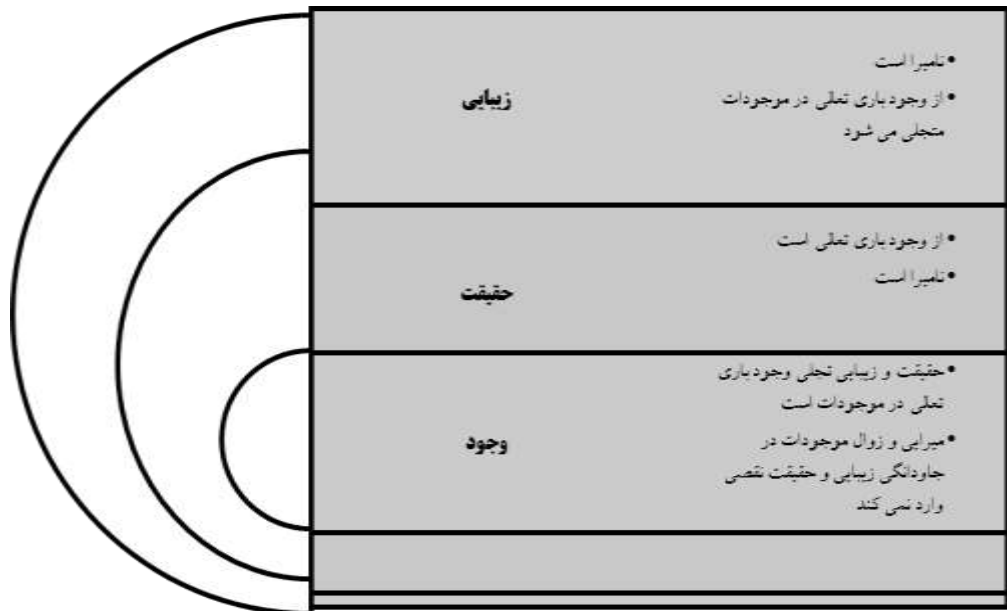
وجود عینی و ذهنی زیبایی بحث وجود ذهنی و عینی، بحث مهمی در فلسفه اسلامی به ویژه حکمت متعالیه است. بحث وجود ذهنی حول این محور می چرخد که بسیاری از اشیا و موجودات عینی، علاوه بر وجود عینی و خارج از ذهن، وجود و تحققى هم در عالم ذهن دارند (صدرا، ۱۴۱۰: ۱/۲۶۳).

فإن ذاته لما كان في غاية الجلالة والعظمة، و كان الموجودات كلها نتائج ذاته و اشعة أنوار صفاته، فيكون في غاية ما يمكن من الحسن و الجمال و الكمال، و لأنه ما من شيء خلقه إلا و هو مرتب على ما اقتضته الحكمة الإلهية، و أوجبه العناية الأزلية، فيكون جميع المخلوقات حسنة في غاية الحسن المتصور في حقه، و إن تفاوتت و انقسمت إلى حسن و أحسن إذا قيس بعضها إلى بعض (صدرا، ۱۴۱۱ق: ۳۳۹/۵)

فالعالم جمال الله، فهو الجميل المحب للجمال، فمن أحب العالم بهذا النظر فقط، فما أحب إلا جمال الله (صدرا، ۱۴۱۰: ۱۸۲/۷)

نتیجه ی زیبایی (ملاصدرا) نتیجه ضد زیبایی (ملاصدرا)
 «و العشق هو الشعور بالكمال» (صدرا، ۱۳۸۰: ۱۴۷) وبالجملة فاللذة كمال خاص بالمدرک بما هو إدراك لذلك الكمالو الألم ضد كمال خاص بالمدرک بما هو إدراك لذلك الضد» (صدرا، ۱۴۱۰: ۱۲۳/۴). و
 «أن الملائم لكل شيء ما يكون كمالا و قوه له» (همان: ۱۴۲).

نتیجه نهایی ارتباط حقیقت، زیبایی و وجود از دیدگاه ملاصدرا



در ادامه به بررسی این نتیجه کلی در آثار این دو شاعر بزرگ پرداخته می شود.

باورهای اعتقادی امیلی دیکنسون

"صحبت های ناصحیح بی شماری در ارتباط با اعتقادات و فلسفه دیکنسون به میان آمده است. برخی بر این باورند که وی کافر کیش و برخی معتقدند که انسانی شدیداً مذهبی بوده و تعریف و باور خاص خویش را از ایمان داشته است. او همچنین در

طول زندگی خویش هیچ گاه بر این ادعا نبوده که به باور کامل نسبت به خدا رسیده است، اما نوعی ایمان کودکانه که تا حدودی از مردم زمان خود قوی تر و سالم تر بود، در وجود خویش داشت. ایمان او ساده، اما قوی و شکست ناپذیر است. " (کارتن، ۱۹۷۸: ۲۴۲-۲۵۲) " او یک عارف است و در اصطلاح مذهبی، یک عارف مسیحی است. " (همان) " ایمان او آشکار است، پلی بدون عرشه که روح استوار او را تحمل می کند. " (همان) " پهنای ناشکستنی آهنینی که به سمت و سوی جزیره ی رستگاری می رود. در روزگار غم و سختی، او توانست دست پدر آسمانی خویش را احساس کند. " (همان)

آقای کارتون می گوید: اگر چه او در برابر ایمان کالوینیستی والدین خود، طغیان کرد، اما امیلی دیکنسون به سمت ^۲) Unitarianism (گواهی، ۱۳۸۷: ۳۴۷) نرفت، سمت و سویی که الیور وندل هلمز ^۳، انتخاب کرد. او به سمت (Episcopalianism) ^۴ (گواهی، ۱۳۸۷: ۹۷) گرایش پیدا نکرد، آنچه که ^۵ هریت بیچر استو به آن گروید و همچنین مانند ویلیام دیم هاوولز مرتد نشد. او به سمت باور و ایمان خویش بازگشت، ایمانی عارف گونه و فردگرا. (همان)

"امیلی ویژگی های سادگی، سختی و منطق گرایی را در کنار مکاشفه درونی آگاهانه، از پیوریتن ها به ارث برده بود. اما ارتباط او با من برتر خود از خداترسی پدران او، راحت تر به نظر می رسید. تا ۳۰ سالگی به کلیسا رفت و آمد می کرد، اگر چه از مراسم و برنامه هایی که مخصوص ^۶ saved ها در نظر گرفته می شد، جدا شده بود. در دهه ی ۳۰ سالگی خود بیشتر انزوا گزید. اینگونه است که خلوت گزینی او، شواهدی است که از زندگی زاهد گونه وی خبر می دهد. سیر روحی او در چنین شرایط اجتماعی به یقین با تنهایی عجیب بوده، اما او بیشتر و بیشتر تنهایی را برگزید و انزوای وی ارتباط نزدیکی با هنرش پیدا کرد. و هنر به طور روز افزون، بیانگر سیر روحی او شد. " (<http://www.poetseers.org/index.html>). او یک فیلسوف منطق گرا نبود. دیکنسون عارفی مسیحی بود. دانش او نسبت به ذات پروردگار از روی الهام بود. او دائما به وجود ذات حق تعالی آگاهی داشت. گاه او را همسایه ای می پنداشت و گاهی یک مهمان.

Emily Dickinson (1830-86). Complete Poems. 1924. Part Five: The Single Hound II
(<http://www.bartleby.com/113/index5.html>)

THE SOUL that has a Guest/ Doth seldom go abroad,/ Diviner Crowd at home/ Obliterate the need,/ And courtesy forbid,/ A Host's departure, when,/ Upon Himself be visiting,/ The Emperor of Men!

" او گه گاهی به عرش سفر می کرد و دیدگاه گسترده ای از جاودانگی پیدا کرده بود، و دیگر با خدا به وحدانیت رسیده بود. " (ای. باسی، ۲۰۰۸: ۷۸) " و اینکه او مانند هر انسان دیگری تمایل ذاتی به تعالی دارد، در هر صورت آنچه در درون دیکنسون مشهود است، چارچوب مذهبی است که شخصیت او را شکل داده است. ما کاملا بر این امر واقف هستیم که او یک شاعر مذهبی است، اگر چه اعتقاد او در ارتباط با جنبه های مختلف مسیحیت با عامه مردم متفاوت است. مانند باقی عرفا، او بر جنبه زیبایی پروردگار بسیار تاکید می کند. او زندگی بشر را در سایه خداوند و جاودانگی درخشان می یابد. " (همان)

¹ Evan Carton

^۲ اعتقاد به حدت خداوند و نفی الوهیت حضرت عیسی

³ Oliver Wendell Holmes , sir

^۴ مکتب اسقفی

⁵ Harriet Beecher Stowe

⁶ William Dean Howells

^۷ این واژه از salvation می آید.

In religion, salvation is the saving of the soul from sin and its consequences. It may also be called "deliverance" or "redemption" from sin and its effects.

باورهای اعتقادی پروین اعتصامی

در کنار امیلی دیکنسون، باورهای اعتقادی پروین اعتصامی (۱۹۰۷-۱۹۴۱) شاعر ایرانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. «زنی که «فصل و هنرش» بر زیبایی ظاهر که هر زنی خواه ناخواه از داشتن آن بر خود می‌بالد، افزونی داشت. در سلامت و متانت و پای بند به معتقدات مذهبی یگانه و «رخشنده» بود» (دیوان پروین اعتصامی، ۱۳۶۹، با مقدمه ی سیمین بهبهانی، ویرایش احمد کریمی، تهران: یادگار) «او همچون پیشوایان ادبی خویش، شفقت و ایمان به نیکی و نیکوکاری را که غذای روح انسان است، به نظم درآورده و از عهده کار برآمده است. سخنان نور افشان را در آیین آئینه خویش قرار داده است. دانشمندان معاصر و محقق چون بهار و دکتر زرین کوب و دکتر اسلامی ندوشن و دکتر غلامحسین یوسفی و دیگران به مقام والای ادبی پروین معترفند و به طلوعش فخر و مباهات کرده اند.» (یادنامه پروین اعتصامی، به کوشش علی دهباشی، دنیای مادر، چاپ اول، بهار ۱۳۷۰). دکتر زرین کوب «پروین را زنی مردانه در قلمرو عرفان می‌داند» و می‌گوید: «وعظ و تحقیق پروین هر چند شامل تحذیر از تعلقات دنیوی است، متضمن الزام ترک دنیا و التزام فقر و تجرد صوفیانه نیست. نیل به کمال مرتبه ی انسانی را بدون رهایی از بی عدالتی های اجتماعی ممکن نمی‌داند» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۷۰)

چنین می‌نماید که دیدگاه عرفانی پروین از چارچوب مسائل تعیین شده مذهبی و دینی فراتر می‌رود. در واقع پروین پوسته مادی دنیایی برای عالم محسوسات قائل است که آن را می‌شکافد تا به حقیقتی که می‌خواهد دست یابد. عشق حق آنچنان برای او عقیده ای قدرتمند است که در برابر این عشق به چنان مهیوتی و حیرانی می‌رسد که سوختن در این آتش را احساس نمی‌کند. شعر پروین با نام "عشق حق" تجلی آن است. عارفان کین مدعا را یافتند/ گم شدند از خود خدا را یافتند ... (اعتصامی، ۱۳۹۴: ۲۹۰)

«اشعار او به گونه ای آمیخته از معارف عرفانی و آموزه های اخلاقی از تعالیم قرآن ... مایه گرفته که در قالب های گوناگون شعری با مضامین داستانی، پند و حکمت و دین و عرفان به صورت اشعار و مناظرات دلنشین جلوه گر شده است.» (نمینی، ۱۳۶۱). "او ... می‌کوشد بشر را از پرستش هوای نفس و تعلقات دنیوی و پستی ها بر حذر دارد. نقش انسانی را دشمنی درونی می‌داند که همان جهل است که بشر را اسیر خود محوری ها می‌کند." (نجفی، علی، ۱۳۹۲، باورهای عرفانی - اخلاقی پروین اعتصامی، راسخون، ۷۴۶۵۴۹) همانطور که مشاهده می‌شود پروین همانند امیلی دیکنسون به گذرا بودن عمر و فانی بودن زندگانی انسان معتقد است و از همه مهمتر آنکه او از طریق پیمودن راه درست می‌خواهد شاهد مقصود را در آغوش بگیرد. ابیاتی چند از قصیده ای که در این جا با نام "نکته ای چند" از پروین ذکر شده بیانگر دیدگاه فلسفی و عمیق وی نسبت به مرگ، زندگی، حقیقت وجود و مراتب انسانیت و اخلاق گرایی است. صرف باطل نکند عمر گرامی پروین/ آنکه چون پیر خرد راهنمایی دارد (اعتصامی، ۱۳۹۴: ۳۹۷)

در حقیقت نگرش پروین به مرگ نگرشی دگرگونه و متفاوت است. پروین مرگ را زندگی می‌بیند. در واقع این مرگ است که پروین را همچون امیلی دیکنسون به حقیقت وجود نائل می‌سازد. نگرش پروین به سیر و سلوک عرفانی و فارق از حصار تن شدن برای رسیدن به جاودانگی که همان ذات باری تعالی است، تنها راه ممکن از دیدگاه وی محسوب می‌شود. پروین در این شعر ظلمت و نور را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد، همچنانکه نیکوکاری را در برابر آرزوی مقایسه و می‌دارد و در حقیقت از زیبایی در این شعر جنبه اخلاقی و روحانی را توصیف می‌کند که جز با نظر حق باری تعالی گلستان وجود انسان شکوفا نخواهد شد. قصیده شماره ۴ از دیوان پروین اعتصامی، بیانگر مطالب ذکر شده در بالاست.

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی/ بگفت ای بی‌خبر، مرگ از چه نامی زندگانی را/ اگر زین خاکدان پست روزی بر پری، بینی/ که گردون ها و گیتی هاست ملک آن جهان را/ چراغ روشن جان را مکن در حصن تن پنهان/ مپیچ اندر میان خرقه، این یاقوت کانی را/ محسب آسوده ای برنا که اندر نوبت پیری/ به حسرت یاد خواهی کرد ایام جوانی را/ به چشم معرفت در راه بین آنگاه سالک شو/ که خواب آلوده نتوان یافت عمر جاودانی را (اعتصامی، ۱۳۹۴: ۲۷-۳۱).

بررسی مفهوم زیبایی در اشعار امیلی دیکنسون و پروین اعتصامی

در بررسی آثار پروین و امیلی دیکنسون به رد پای مشابهی از آگاهی و اشراقی که طبیعت در روح و ادراک این دو شاعر به وجود آورده است، دست می یابیم. در حقیقت گذرا بودن عمر و فنای جهانی که باقی نیست در آثار هر دو شاعر به چشم می خورد. موجودات مظهر و تجلی جمال حق هستند و گل از جمله مظاهر پایدار و همیشگی در ادبیات برای به تصویر کشیدن زیبایی، عشق، تنفر، عمر در حال گذر، از عناصر اصلی طبیعت محسوب می شود. پروین در "جمال حق"، مکالمه ی دو گل سفید را به تصویر می کشد، و دیدگاه ثابت و استوار خویش را در ارتباط با جمال و زیبایی این بار از طریقی دیگر بیان می کند. در واقع پروین بر این معتقد است که حقیقت در پس ظاهر موجودات پنهان است و رنگ ها و تفاوت در ظهور جمال در موجودات، بر کمیت و کیفیت حقیقت تاثیر گذار نیست. گذرا بودن زمان و برانداختن ظاهر زیبا از طبیعت موجودات که در این جا گل سمبل آن است در این اثر بیان کننده مطالب بسیاری در ارتباط با برداشت وی از زیبایی، مرگ، عرفان و حقیقت است. در حقیقت پروین عالم را دریچه ای به سوی جمال حق می داند و عارف را رهگذری باز می شناسد که در گذر از این دنیا به بازشناسی اسماء خداوند، جلوه گر در عالم هستی، به کنه حقیقت وجود، پی می برد. پروین عارف، گوناگونی در مظاهر زیبایی را صنع دست یک آفریدگار می داند و با اشاره به مرگ و نابودی مجالی برای تکبر و خود بینی موجودات باقی نمی گذارد، چرا که با این اوصاف در برابر او همه یکسان هستند. "جمال حق"، تجلی آن است. نهان شد از گل زردی گلی سپید که ما / سپید جامه و از هر گنه مبرائیم / جواب داد که ما نیز چون تو بی گنهیم / چرا که جز نفسی در چمن نمیبائیم

آفرینش، زیبایی است. آن به ذات خلقت رجعت می کند. آفرینش جوهر جاری در کنه وجود هر مخلوق است. بر شمردن دلایل لازم جهت اثبات زیبایی در خلقت امری است که به منطق شکل گرفته در انسان بر می گردد. چرا که زیبایی در خلقت وجود دارد. زیبایی با آفرینش، در وجود مخلوقات ظهور می یابد. پس هر مخلوقی، که قابلیت شدن داشته است زیبا است. در واقع مفهوم غیر زیبا را باید در هنر جستجو کرد. چرا که هنر در هر شکل و نوعی تلاش انسان برای رسیدن به خالق آرمانی خود است که کمال زیبایی و سرچشمه فنا ناپذیر آن است.

زوال در زیبایی خداوند راه ندارد. آنچه که منبع بی پایان هستی چیزی است پس زوال ناپذیر است و هر آینه خود را به شکلی و به نوعی در عالم دیدار نمایان می سازد. خالق زیبا است و خلقت زیبا. لذا نمی توان ادعا کرد که زیبایی که در عالم به ظهور می رسد چیزی از آن چه که خواست خداوند بر آن قرار گرفته که به وجود بیاید کم دارد. لذا تمامی مفاهیم که در هنر به وجود آمده از خواست انسان برای رسیدن و خلق آن چیزی است که می بیند و می شنود. لذا در هنر انسان می توان به برطرف کردن نواقص و عیوب اشاره کرد، چرا که انسان می خواهد در هنر تجلی بخش احساس خود به آنچه که از طریق ادراک احساس می کند باشد. و از طرفی در هنر انسان یادآور تجلی جهانی است که در واقعیت آن را مشاهده نمی توان کرد. جهانی که در خیال انسان وجود دارد. منبع آن در ادراک انسان از لم یزالی است که همیشه هست. پس در آنچه که انسان را به ادراک وا می دارد، جهان عینی و برداشت دیداری از جهان مخلوقات و قابل لمس موجود و تجلی آن در هنر که از طریق تحلیل انسان از برداشت خود نسبت به هستی، از طریق تلاش انسان برای خلق آنچه که می بیند به هدف نزدیک شدن به خالق برتر است. از طرفی دیگر عالم خیال در وجود انسان، دسترسی او به آن چیزی است که در جهان عینی نمی بیند ولی در آن عالم آن را ادراک می کند.

هر انسانی می تواند خلق کند، اما آنچه که خلق می کند مهم است. در خلق آنچه که انسان هدف دارد، از هر دو طریق، برتری و برترین آنچه که هست و انسان در تلاش برای تجلی آن است مطرح می شود. برتری در خلقت هنری که الگوی خلق آن جهان خلق شده ی عینی و ملموس است، خود طبیعت و عالم است. پس آنچه که هر چه بیشتر به الگوی اصلی آن نزدیک تر باشد زیباتر است. در هنری که سرچشمه الگوی آن خیال انسان و عالم غیر محسوس است، برتری و برترین در هر شاخه ی هنری را هنرمندی که توانسته آن عالم را زیباتر متجلی سازد سنگ محک خواهد بود. لذا هر دو نوع آفرینش اثر هنری از یک منبع حیات می گیرند. حیات در آنچه که نامیرا و جاودانه است، بی آنکه زوال بیابد، زنده است.

عقیده ای که بر آن که زیبایی در هر مخلوقی رو به زوال است و در حقیقت زیبایی میرا است و جاودانه نیست، به معنای عقیده میرایی آفرینش و میرایی خداوند است. زیبایی یعنی در هر چه که در نظام خلقت هست می شود، هست است و این چرخه و نظام خلقت وجود داشته است. مرگ جزئی از نظام خلقت است. و چرخه خلقت بر پایه تولد و مرگ آن مخلوقی است که به وجود آمده است. وقتی از آنچه که موجود است و توسط چرخه طبیعت به وجود آمده صحبت می شود، پس زیبا است و ظهور خالق در مخلوق تجلی زیبایی اوست، آنچه که هست. مرگ مخلوق که قسمتی از نظام هستی است در جاودانگی زیبایی خالق نقص و عیبی ایجاد نمی کند. ولی زمانی که زیبایی در هنر انسان تحلیل می شود، مبحث متفاوت می شود. انسان کمال گرا است، اما آیا انسان کامل است؟ در جواب به ادراک انسان اشاره می شود، چیزی که او خط تمیز انسان از غیر انسان محسوب می شود. پس پیش روی نظام ادراکی انسان است که زیبایی در آثار هنری را محک می زند.

در اینجا به اثری از امیلی دیکنسون اشاره می شود که به نوعی دیدگاهی از وی را راجع به زیبایی مشخص می سازد. در مطالعه ی این اثر که در زیر مشاهده می شود، امیلی زیبایی را امری بدیهی و هست، محسوب می کند. او نیز مانند پروین زیبایی را در طبیعت جست و جو می کند و باری تعالی را صانع و خالق زیبایی در موجودات می داند، آن نوع از زیبایی که لاینفک از وجود حق است و در تمامی عناصر طبیعت ظهور یافته است. او اشاره می کند که اگر در خلق زیبایی بکوشی، زیبایی از بین می رود و اگر نه او ثابت و پایدار باقی خواهد ماند. در واقع زیبایی همانند دیگر اجزاء موجودات در طبیعت و در عالم جاری و ساری است. امیلی از زیبایی برداشتی روحانی و الهی دارد. دیدگاه او نسبت به زیبایی از خلق آن توسط هنر و هنرمند فراتر می رود و او زیبایی را تنها از ذات خداوند می داند.

Emily Dickinson (1830-86). Beauty — be not caused — It Is (<http://www.poemhunter.com/poem/beauty-mdash-be-not-caused-mdash-it-is/>)

Beauty — be not caused — It Is//Chase it, and it ceases/Chase it not, and it abides/
Overtake the Creases/In the Meadow — when the Wind//Runs his fingers thro' it/
Deity will see to it/ That You never do it

در ادامه به ابیاتی چند از اثری از پروین اشاره می شود، با نام "گل بی عیب"، که مناظره بلبل و گل سرخ است. در این جا پروین در زیبایی گل از دید بلبل نقص و خلل را پیش می کشد. با آنکه خود گل سرخ نیز کمال و زیبایی خود را پذیرفته است، اما یادآور می شود که خوار در اطراف من نیز باید وجود داشته باشد و آنچه که در چشم تو ای بلبل نقص و خلل است، در خلقت و عالم موجودات، خود کمال است و نقص محسوب نمی شود. از طرفی دیگر، او به گذرا بودن و فانی بودن عالم دوباره اشاره می کند، چرخه آفرینش را یادآور می شود و خاطرنشان می کند که تنها وجود متعالی پروردگار است که از زوال و نابودی و فنا به دور است.

بلبلی گفت سحر با گل سرخ / کاین همه خار بگرد تو چراست / گل خوشبوی و نکوئی چو ترا / همنشین بودن با خار خطاست /
هر که پیوند تو جوید خوار است / هر که نزدیک تو آید رسواست / حاجب قصر تو هر روز خسی است / بسر کوی تو هر شب
غوغاست.....

بررسی مفهوم حقیقت در اشعار امیلی دیکنسون و پروین اعتصامی

از آنجا که الهام سرچشمه جاودانگی است، از طریق سکوت بر روح انسان مستولی می شود. هیچ انسانی تمامی جزیره نیست. هر یک جزئی از پیکره ی نوع بشرند. انسان جزئی از کل محسوب می شود. مهم نیست چه کسی حرف می زند و چه کسی گوش فرا می دارد، در آن سرزمین هیچ کس را به گفت و شنود نیاز نباشد. لب و گوش در آنجا، نه از گوشت و نه از خون است، بلکه دهان و گوش آسمانی است. آنها گوش فرا می سپارند، بی آنکه گوش فرا دارند. و گفت و گو می کنند، بی آنکه لب از لب بکشایند. در آن سرزمین محبوبیت، به شهرت اسم نیست. بی نام و نشانی در وجود روحانی فنا نمی شود. همه به سوی بی نامی

می روند، سرزمینی آزاد از مرزهای شهرت و نام. بی نام و نشانی، زوال نیست، که آن دامنه و سیطره ی جاودانگی است. در آنجا یکدیگر را با هیچ و با خلا می شناسند. خلا به معنای بی ارزشی نیست. (در آنجا) وجود به معنای تخلیه ی خویش از خویش و پرهیز از خود مادی است. در جهان جاودانگی گاه موجودی بسیار کوچک، بزرگتر از موجودی عظیم الجثه است.

عالم جاودانگی در کلام نمی گنجد، که آن فرای گفت و گو است، چرا که زبان گویای مسائل مادی است، ولی گاه خاموشی هم با خود ابهام به همراه می آورد. همانطور که دیکنسون می گوید: "کلام و خاموشی نشانه ی عشق است"، لذا کامل ترین ارتباط از بی گفتگویی است. وقتی ارتباط کامل است نیازی به سخن نیست. شاید جهانی از واژگان در نگاهی بگنجد. ملودی های شیرین آن جهان زیباوند و ناشنیدنی ها زیباتر. نغمه های شنیدنی ممکن است دارای تاثیری نباشد، که نغمه های ناشنیدنی به همراه دارند، نغمه های ناشنیدنی تخیل هر شخص می تواند باشد. در آن کشور، سکوت خود گفت و گو و گفت و گو خود، خاموشی است، همه چیز در حد کمال است چرا که ریشه در جاودانگی دارد. به همین دلیل است که زیبایی حقیقت و حقیقت زیبایی است.

Emily Dickinson (1830–86). My Best Acquaintances Are Those (<http://www.poemhunter.com/poem/my-best-acquaintances-are-those/>)

My best Acquaintances are those/With Whom I spoke no Word—/The Stars that stated come to Town/Esteemed Me never rude/Although to their Celestial Call/I failed to make reply—/My constant—reverential Face/Sufficient Courtesy.

در ادامه به مختصری از یکی از اشعار پروین در باب حقیقت اشاره می شود با نام "عشق حق". که از زبان دیوانه و عاقلی، اشارت ها بر کنه وجود حق و حقیقت می شود.

عاقلی، دیوانه ای را داد پند/ کز چه بر خود می پسندی این گزند/میزنند اوباش کویت سنگها/میدوانندت ز پی فرسنگها... چون توانی چاره کرد این درد، چون/ از طبیبم گر چه می دادی نشان/ من نمی بینم طبیعی در جهان/ من چه دانم، کان طبیب اندر کجاست/ می شناسم یک طبیب، آنهم خداس

خاموشی و سکوت در این شعر میوه رسیده کمال ادراک و ادراک خالی از قضاوت و پیش داوری است و کسی نباید آن را با مرگ اشتباه بگیرد. دقیقاً عکس مرگ نوعی ادراک و الهام محسوب می شود. الهام توانایی دانستن با استفاده از احساسات از طریق واقعیت هاست و کاملاً با مرگ متفاوت است. الهام زنده است و زندگی در سکوت مطلق است. بنابراین این خاموشی مطلق که بر ساکنان گورها حاکم است مرگ نیست، آن کمال مطلق رها از بند علایق شخصی و نوع دیگری از زندگی است، یک زندگانی حقیقی. زندگی بدون پیش داوری که همانند آیینه انعکاس پدیده های مقابل خود است، نمایش زیبایی و حقیقت دو آئینه در یک وجود و بازتاب یکدیگرند و هر کدام می تواند خود را در دیگری ببیند و منطقی در نظر بگیریم سوالی باقی نخواهد ماند و هنگامی که سوالی نباشد گفت و گویی نیست و سکوت، واقعی است و زندگی با سکوت تا ابدیت، کمال مطلق است.

Emily Dickinson (1830–86). I know that He exists. (365) (<http://www.poetryfoundation.org/poems-and-poets/poems/detail/52137>)

I know that He exists./Somewhere—in Silence/He has hid his rare life/ From our gross eyes....

همانطور که مشاهده می کنید امیلی دیکنسون به نوبه خود بر اهمیت الهام تاکید دارد و بی ارزشی کلام و زبان را گوش زد می کند. در شعر دیگر، او به سکوت اشاره می کند و بر آن اصرار می ورزد.

Emily Dickinson (1830–86). I felt a Funeral, in my Brain, (340) (<http://www.poetryfoundation.org/poems-and-poets/poems/detail/45706>)

I felt a funeral in my brain,/And mourners, to and fro,/Kept treading, treading, till it seemed/That sense was breaking through....

نکته مهم در اینجا مشکل منطق ناپذیری الهام و جاودانگی است که به بی معنایی زبان منتهی می شود و آن به نوبه خود نامفهوم و غیر قابل درک است. در چند مصراع بعدی از همین شعر، او چنین اشاره می کند:

And I and silence some strange race, /Wrecked, solitary, here.

با سکوتی مواجه می شویم، که پر از حرف است. و در این جا است که خط فاصل بین هنر، ادبیات و عرفان را باز می شناسیم که در عین تفاوت های بارز در نحوه ی تجلی ادراک خود از حقیقت و زیبایی در یک نقطه به وحدانیت می رسند. درک مشابه از حقیقت و زیبایی. سکوتی که به نوعی خود مراقبه در جهت آشکار شدن ادراک صحیح و از هر دو عالم محسوس و غیر محسوس است. و مشاهده می شود که در این جا امیلی نه از دریچه دید یک شاعر و هنرمند بلکه یک عارف است که به وحدانیت و اتفاق عقیده در دو موضع، نسبت به زیبایی و حقیقت دست می یابد. زیبایی موروثی است و فرد را یارای شرح و بیان مفاهیم انتزاعی مانند زیبایی و حقیقت در حوزه ی ادبیات نیست هم چنانکه در شعر چهار خطی دیگری دیکنسون می نویسد:

Emily Dickinson (1830–86). Complete Poems. 1924. Part Five: The Single Hound XIX (<http://www.bartleby.com/113/index5.html>)

So gay a flower bereaved the mind/ As if it were a woe,/ Is Beauty an affliction, then?/ Tradition ought to know.

در آخرین مبحث این شعر، شاعر زیبایی را نامهربان و آزار دهنده به تصویر کشیده است. در واقع زیبایی نامهربان و آزار دهنده نیست بلکه ضعف انسان در ادراک زیبایی است که آزاردهنده و ناخوشایند است.

Emily Dickinson (1830–86). Complete Poems. 1924. Part Five: The Single Hound XLIII (<http://www.bartleby.com/113/index5.html>)

Beauty crowds me till I die,/ Beauty, mercy have on me! /But if I expire today,/ Let it be in sight of thee.

در حقیقت عارف شخصی است که کمال را جست و جو می کند که به وحدانیت دست پیدا کرده و با خداوند و وجود مطلق یکی شود. عارف کسی است که به درک ماورایی از حقیقت معتقد است و درکی از حقیقت که ورای هوش و درک مادی است. یکی از ویژگی های عرفا دست یافتن به غایت واقعیت و حقیقت روح است که علم صادقانه پروردگار از طریق الهام و دورن نگری نامیده می شود. او بیشتر از همه چیز به الهام معتقد بود. که در شعر زیر مصراع دوم مشاهده می شود.

Emily Dickinson (1830–86). You'll Know It—as You Know 'Tis Noon

(<http://www.poemhunter.com/poem/you-ll-know-it-as-you-know-tis-noon/>)

You'll know it — as you know 'tis Noon —/By Glory —/As you do the Sun —/
By Glory —/As you will in Heaven —/Know God the Father — and the Son./
By intuition, Mightiest Things/Assert themselves — and not by terms —/"I'm Midnight" — need the Midnight say —/"I'm Sunrise" — Need the Majesty?

"جستجوی حقیقت، رسالت روحی امیلی بود که بر زندگی درونی وی حکم فرمایی می کرد و طبیعتاً در آثار شعری او شکوفا شد. در نامه ای به یکی از دوستان خویش، به طور خلاصه بر جاودانگی و نامیرایی خود مدعی است و شاید این ادعا، حضور روحی وی در نوشته هایش است، که فرای دوره کوتاه زندگی او، جاودانگی و همیشگی بودنش را اثبات می کند."

(<http://www.poetseers.org/index.html>). آنچه که نیاز مبرم و همیشگی وی محسوب می شد، حقیقت به هر قیمتی بود، او می خواست حقیقت را با چشم های خود ببیند و با قلب خویش احساس کند. نه آنگونه که کشیشی با لغات به آن چنگ می یازد؛ بلکه با واژگانی که خاص خود امیلی بود. می توان وجود او را با درختی مقایسه کرد که شکوفه های آن نتیجه ی تلاش و کنکاش های روحی وی برای یافتن حقیقت وجود بود. او پیشرو زمان خود بود، احساس عمیق مذهبی وی بی همتا و منحصر به فرد بود.

در اینجا به اثری از امیلی راجع به حقیقت اشاره می شود. از آنجا که حقیقت آنچه هست، است. حقیقت وجود دارد. حقیقت خود جوهر ازلی وجود موجود است، پس حقیقت واحد است. حقیقت تحلیل ناشدنی است، حقیقت برداشت نمی شود. حقیقت یکی است. در مورد حقیقت نمی توان دچار سوء برداشت شد، و سوء برداشت تا زمانی است که ادراک انسان نسبت به درک آنچه که هست درگیر ضعف و ناتوانی است. حقیقت نمی میرد، همانطور که زیبایی جاودانه است. همانطور که در این شعر مشاهده می شود، دیدگاه امیلی راجع به حقیقت، بسیار صریح و قدرتمند است. حقیقت به مثابه نوری است که توان دیدن برای انسان وجود ندارد، آن قدر روشن و نورانی است که انسان را نابینا می سازد.

Emily Dickinson (1830-86). Tell all the truth but tell it slant — (1263)
(<http://www.poetryfoundation.org/poems-and-poets/poems/detail/56824>)

Tell all the truth but tell it slant —/Success in Circuit lies/Too bright for our infirm Delight/ The Truth's superb surprise/As Lightning to the Children eased/ With explanation kind/ The Truth must dazzle gradually/ Or every man be blind —

در شعر " I Died for Beauty, but was Scarce " امیلی دیکنسون، برای زیبایی و حقیقت مردن، با ادراک انسان درگیر است. ادراکی که در نهایت شاعر را با وحدانیت زیبایی و حقیقت و واحد بودن جوهر آن نزدیک می سازد و از طرفی دیگر انسان را با چالش جنبه ای از حقیقت چرخه زندگی روبه رو می سازد و آن مرگ است. "هنگامی که ایده آل را بر می گزینیم، آن زمان که آشکارا آرمان خویش را می بینیم، در نظردان ناقص می نماید. نقص ایده آل های ما در هر صورت، بازتاب محدودیت و یا شکست ماست." مرگ در شعر " I Died for Beauty, but was Scarce " یکی از نکات قابل توجه در ارتباط با دیکنسون است. "مرگ و مسائل پس از مرگ بر او چیره شده و به نظر می رسد که راجع به آن فکر کرده است. او در تمام طول زندگی خویش مرگ را تجربه و مرگ را هر روز جستجو کرد." (ایکن، ۱۹۶۳: ۱۴-۱۵). چارلوت الکساندر معتقد است، اگر چه موضوع شعر "من برای زیبایی مردم" زیبایی و حقیقت است، اما این اثر سندی بر تمایل و کشش دیکنسون نسبت به مرگ است. منظور دیکنسون از مرگ، عشق به زیبایی در سیطره انسان دوستی و مابعدالطبیعه است. "و منظور او از حقیقت اشاره به حقیقت مذهبی و فلسفی یا به طور کلی هر نوع ایده انتزاعی است." (الکساندر، ۱۹۶۵: ۵۷-۵۸) مرگ که در نظام خلقت در ادراک عارف از حقیقت واحد خود قسمتی از حقیقت است.

Emily Dickinson (1830-86). I Died for Beauty, but was Scarce (<http://www.bartleby.com/113/4010.html>)

I died for beauty, but was scarce/Adjusted in the tomb,/When one who died for truth was lain/ In an adjoining room....

شعر " I Died for Beauty, but was Scarce " داستان گفتگوی بی زمان میان حقیقت و زیبایی است. می توان گفت که در قلمرو عالم معنا و روح، جنسی برای موجودات وجود ندارد. از آن رو که زیبایی و حقیقت وراء حصار جنس است و بدان جهت که این دو بی در نظر داشت جنس، جوهر وجود اند. امانوئل کانت (Immanuel Kant) معتقد است "من تمامی دلایلی را که افراد با آن وراء علایق و سلایق شخصی به قضاوت و برداشتی مشابه از زیبایی برسند، در دست دارم." (اینناک

استامپف، ۱۹۹۳: ۳۲۱) کسی نمی تواند حقیقت و زیبایی را با سنگ محک عالم خاکی بسنجد. چرا که آن دو خارج از قلمرو جهان ماده هستند. حقیقت و زیبایی با عالم علوی و روحانی در ارتباط است، وجودی که حتی به وجود خود وابسته نیست. آن دو اقیانوس اند، گرچه فقط قطره ای از آن بی کران محسوب می شوند، زیرا به عالم روح و جاودانگی دست یافته اند. هر قطره کوچک اقیانوس تمام ویژگی و ذات اقیانوس را داراست. ذات حقیقی آن دو با پیکره ی مادی و خاکیشان متفاوت است. بر اساس گفته های جان دان (John Donne)، آن دو^۱ "Care less, eyes, lips, and hands to miss" هستند، چرا که جاودانه اند. حقیقت برای دیکنسون عملکرد، منطق و یا ادراکی ماورایی است. چرا که او همگام با خداست. مانند نیرویی بسیار قدرتمند برای او بزرگ و همیشه زنده.

نتیجه

در واقع برداشت های مشترک پروین اعتصامی و امیلی دیکنسون از حقیقت و زیبایی به یک نقطه می رسد. از نظر امیلی برای خاطر زیبایی و حقیقت مردن ارزشی برابر دارند. مردن برای این دو همان گذر عمر فانی جهت شناخت وجود باری تعالی است. در حقیقت امیلی مرگ را گذری به آنچه که مقصود اصلی است می داند. در ادامه به شعر "حقیقت و مجاز" پروین اعتصامی اشاره می شود. پروین زیبایی را مانند دیگر آثارش فانی می داند، ولی فنا و نابودی زیبایی از ارزش آن جهت شناخت وجود نمی کاهد. در حقیقت از نظر او، زیبایی پلی برای عبور و رسیدن به حقیقت وجود است. در این اثر، پروین معنای حقیقی عشق را با زیبایی گره می زند و به نوعی در کنار فلسفه، عشق در عرفان را پیش می کشد، او گذر از زیبایی و ظاهر معشوق را برای عاشق، پله ای برای رسیدن به در راه معشوق مردن میدانند. در واقع منظور او آن است که برای معشوق مردن، به نوعی رسیدن به حقیقت ممکن است.

منابع

۱. اعتصامی، پروین. (۱۳۶۹). دیوان پروین اعتصامی. ویرایش: احمد کریمی. چاپ اول. تهران: یادگار.
۲. اعتصامی، پروین، (۱۳۹۴). دیوان پروین اعتصامی، چاپ چهارم، تهران: مروارید.
۳. دهباشی، علی. (۱۳۷۰). یادنامه پروین اعتصامی. چاپ اول. تهران: انتشارات دنیای مادر.
۴. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). با کاروان حله. چاپ هشتم. تهران: انتشارات علمی.
۵. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. (۱۳۷۸). اسفار اربعه (جلد اول). مترجم: محمد خواجهوی. چاپ اول. تهران: انتشارات مولی.
۶. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. (۱۳۷۹). اسفار اربعه (جلد دو). مترجم: محمد خواجهوی. چاپ اول. تهران: انتشارات مولی.
۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۴۱۰). الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی. ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹.
۸. گواهی، عبدالرحیم. (۱۳۸۷). واژه نامه ادیان. چاپ هشتم. تهران: دفتر فرهنگ اسلامی.
۹. نمینی، حسین. (۱۳۶۲). جاودانه پروین اعتصامی. چاپ اول. تهران: فرزانه.
۱۰. نشریات الکترونیک
۱۱. اکبری، منوچهر. (۱۳۹۲). منظومه ی گنج درویش نماد دلتنگی های اختر چرخ ادب. ۷۴۶۵۲۴.

<https://rasekhoon.net/article/print>

¹" A Vaediction: Forbidding Mourning" قسمتی از شعر جان دان، با نام

۱۲. امینی خراسانی، احمد. (۱۳۹۲). پروین اعتصامی، شاعری نکته سنج. ۷۴۶۵۲۶.
<http://rasekhood.net/article/show>
۱۳. حاجیان نژاد، علیرضا. (۱۳۹۲). شیوه حکایت پردازی پروین در مثنویها. ۷۴۶۵۲۹.
<http://rasekhood.net/article/show>
۱۴. حدیدی، خلیل. (۱۳۹۲). جلوه هایی از مفاهیم قرآن و حدیث در بیان پروین. ۷۴۶۵۳۱.
<http://rasekhood.net/article/show>
۱۵. دبیران، حکیمه. (۱۳۹۲). پروای پروین. ۷۴۶۵۳۳. <http://rasekhood.net/article/show/> رحمدل شرفشاهی، غلامحسین. (۱۳۹۲). گفتمان، اصطلاحی در نقد ادبی جدید برای تحلیل بهینه و فراگیر متن. 746534.
<http://rasekhood.net/article/show>
۱۶. صلاحی مقدم، سهیلا. (۱۳۹۲). دو ستاره ی درخشان آسمان ادب و عرفان، پروین اعتصامی و امیلی دیکنسون. ۷۴۶۵۳۸. <http://rasekhood.net/article/show/>
۱۷. نجفی، علی. (۱۳۹۲). باورهای اخلاقی عرفانی اعتصامی پروین، راسخون. ۷۴۶۵۴۹.
<http://rasekhood.net/article/show>
۱۸. سحر بهلولی. (۱۳۹۰). بررسی تطبیقی اشعار فروغ فرخزاد، غاده السمان و امیلی دیکنسون. حسن اکبری بیرق. دولتی - وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری - دانشگاه سمنان - دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

19. Carton, Evan "Dickinson and the Divine: The Terror of Integration, the Terror of Detachment," in *ESQ: A Journal of the American Renaissance*, Vol. 24, No. 4, 1978.
20. Charlotte Alexander. *The Poetry of Emily Dickinson*. USA: Simon & Schuster (Monarch Press) 1965, p.57-58
21. Conrad Aiken. *Emily Dickinson A Collection of Critical Essays*. Edited by Richard B. Sewall. USA: Prentice-Hall 1963. P14-15.
22. Evan, "Dickinson and the Divine: The Terror of Integration, the Terror of Detachment," in *ESQ: A Journal of the American Renaissance*, Vol. 24,
23. Jennifer A. Bussey, *Critical Essay on "I Died for Beauty," in Poetry for Students*, Gale, Cengage Learning, 2008.
24. Stumpf, Samuel Enoch. *Socrates to Sartre A History of Philosophy*. Fifth Edition. New York: MacGraw-Hill.1993
25. <http://www.bartleby.com/113/index5.html>
26. <http://www.poemhunter.com/poem/beauty-mdash-be-not-caused-mdash-it-is/>
27. <http://www.poetseers.org/index.html>
28. <http://www.poetryfoundation.org/poems-and-poets/poems/detail/52137>

Analytical-Comparative Overview on The Philosophical-Mystical Relation Between Beauty and Truth in Parvin E'tesami's and Emily Dickenson's Poetry from The Point of View of Mulla Sadra's Philosophy

Mohammad Reza Yarahmadi¹, Zohreh Chegeni²

1. Faculty Member, Department of English Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran

2. Master, Department of English Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran

Abstract

The basic and foreground of writing this article are the crisis and challenges of modern man's thought over his understanding of the environment and universal phenomena. In fact, the world that nowman is faced with is the world of variety. This is when man's understanding in every second of life about the being confronts with revolution and changes. There are so many theoreticians and schools in different sciences that have discussing, concerning the problems and challenges related to man's understanding over the world. The present study is an analytical article over the concepts of truth and beauty from the point of view of Mulla Sadra (c. 1571/2 – 1640), in Parvin E'tesami's (1907 –1941) and Emily Dickenson's (1830 –1886) poetry. This article will to center around Parvin E'tesami's and Emily Dickenson's world view and their understanding of concepts of beauty and truth by putting Mulla Sadra's philosophy to good use to familiarize them. These article shows, in spite of the facts of differences between the literary forms which have been used by these two writers, they would have the same knowledge and wisdom over the understanding of the concepts of beauty and truth.

Keywords: Truth, Beauty, Mulla Sadra's Philosophy, Parvin E'tesami's Poetry, Emily Dickenson's Poetry
